

## لغت موران (جلسه ۱۳)

بحث لغت موران به این بخش رسید که کسی می‌خواست با بزرگان اجنه و جنیان ارتباط برقرار کند، که اینجا بعد از این داستان و در انتهای داستان معلوم می‌شود که این ارتباط و مؤانست با حضرت حق است. چون اینجا یک سوالاتی هم پرسیده‌اید من یک نکته یک دقیقه‌ای بگویم، آن هم این است که کلاً در فضای جنیان ورود نکنید، گرچه ممکن است بعضی از مشکلاتی که ایجاد شده باشد مربوط به عالم اینان باشد، ولی شما حتی با خوبان آنها ارتباط برقرار نکنید و به این چیزها پا ندهید، انسان را گرفتار می‌کند و به زحمت می‌اندازد و وارد عوالم دیگری می‌کند، بنده تجربه دارم که خدمتتان عرض می‌کنم، کلاً وارد این فضاها نشوید، ممکن است برخی از اشکالاتی که برای شما ایجاد شده باشد توسط طلسمات و جنیان «مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ» جنیان غیر خوب، این ایجاد شده باشد، دعانویسی شده باشد، ممکن است این اتفاقات افتاده باشد ولی راهش رفتن در عوالم این‌ها و پیش دعانویس و این‌ها رفتن نیست، چون که شما در آنجا به منطقه ناشناخته‌ای قدم خواهید گذاشت و یک حالت بی‌دفاعی خاصی هم خواهید داشت، چون که جنیان پوشیده‌اند و به واسطه پوشیده بودنشان راه پیدا کردن به آنها خیلی سنگین و سخت است، و قواعد این‌ها را بلد بودن بلدی می‌خواهد، و کلاً با آدم‌های این چنینی هم خیلی نچرخید و و... دیگر این را قاعده بدانید ممکن است این‌ها اتفاقی را ایجاد کرده باشند «شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» بالاخره ما از شیاطین جن داریم، این‌ها ممکن است مشکلاتی را ایجاد کرده باشند ولی اصلاً وارد فضای این‌ها نشوید، چه کار کنید؟ به جای آن صدقه بدهید دعا کنید و هزار تا کار دیگر بکنید.

رفتن سراغ علوم غریبه هم مگر اینکه دستور یک استاد (فی الکل بالکل) باشد که آدم همینجوری برود سراغ علوم غریبه، وگرنه بنده رفته‌ام کلاً یک وادی دیگریست، یک عالم دیگریست، و من رفتم و در همان در ورودی برگشتم. خود آن جداول و نوشتن آنها، حالا یک موقعی هست به یکی از آشناها در حرم امیرالمومنین رمل را دادند، هبه‌ی امیرالمومنین بود یعنی آشنای به رمل و تاس‌های رمل شد، ولی اینکه ما برویم از این دریچه، به خصوص دیده‌اید هر کسی که هر تخصصی داشته باشد از همان دریچه می‌بیند، شما هم بروید پیش روانشناس یک برخوردی با شما می‌کند، بروید پیش روانپزشک هم یک برخورد دیگر با شما می‌کند و از دریچه خودش به مسئله نگاه می‌کند، او دارو می‌دهد، آن یکی مشاوره می‌دهد. کسانی که می‌روند در این وادی تمام مشورت‌هایشان و مشاوره‌هایشان به این سمت می‌رود، یعنی شما را می‌برند به این سمت که فلان اتفاق هاله‌ای را در دور شما ایجاد کرده، یک طلسم دارد روی شما کار می‌کند (ممکن است واقعا بکند، من نمی‌خواهم بگویم نمی‌کند) بنده خودم در آن جریاناتی که برابیم اتفاق افتاده بود چندین نفر که باهم هیچ ارتباطی هم نداشتند همه‌شان می‌گفتند طلسم یهودی‌هاست و یهودی‌ها دارند سنگین می‌زنند، بدون ارتباط با همدیگر داشتند این کار را می‌کردند و این‌ها را می‌گفتند، ولی حل مسئله با آن کارهایی نبود که آنها انجام می‌دادند، به یک چیز دیگری بود.

دیگر حالا به طرف لطف کردند، بالاخره یک عده‌ای ممکن است کارهایشان اینجوری حل و فصل شود، حل آن به یکسری شیرین کاری برای خداست، بالاخره گاهی اوقات مشکلات، دیده‌اید مثلاً یک مادری که بچه‌اش می‌میرد بعد از یک مدت چقدر روحش لطیف می‌شود؟ من نمی‌گویم آدم توقع این را داشته باشد که بچه‌اش بمیرد، ولی به هرجهت خدا هم می‌داند هر کسی را چگونه تربیت کند، حالا وارد این فضا نشوید مثال برای شیرین کاری است دیگر، مثلاً شما فرض بفرمایید که یک دفعه صندلی خودتان را معاوضه کنید، یک جایی که خودتان می‌توانستید یک کاری کنید، می‌توانستید مالی را گیر بیاورید و بگذارید کس دیگری گیر بیاورد، آبرویی که می‌توانید گیر بیاورید را بگذارید کس دیگری گیر بیاورد، بعد خدا جبران می‌کند، یا مثلاً یک دفعه یک دست نوازش خوبی به سر یتیم‌ها بکشید، از این شیرین کاری‌ها. حالا حل می‌شود حل هم نشد بالاخره می‌گویم مثل یک شخصی که یک نفرش می‌میرد، بعد می‌بینید که چقدر روحش لطیف می‌شود از اینکه داغ دیده است، پس این نکته اول هم این بحث‌هایی که ایشان دارند می‌کنند به خاطر فضاییست که خودش در آن هست، یعنی مثالی را که دارد گیر می‌آورد، اینکه کندر بسوزاند و اجناس سببه را کنار بگذارند و این‌ها، می‌خواهم بگویم از فضای جنتی دارد این را می‌گوید، مثال را از آنجا می‌گیرد، حرف دیگری می‌خواهد بزند ولی مثال را از آنجا می‌گیرد، حالا خود شیخ اشراق در این فضاها بوده بالاخره کاملاً

اطلاعات داشته، در فضاهای کیمیا و کیمیاگری و از این کارها خودش بوده، ولی ما دعوت نمی‌کنیم ما می‌خواهیم مثال در بیاوریم، ما کسی را دعوت نمی‌کنیم که وارد این حوزه از این بحث‌ها شود.

خب این نکته تذکر اولیه تمام. ببینید یک نکته‌ای که اینجا در مورد نفس اماره هست که باید بر آتش ریاضت بسوزد، اول یک نکته مهم در مورد نفس اماره بگویم، یک سوال است و آن سوال این است که بر طبق آیاتی که ما داریم وقتی که جنین ساخته می‌شود «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» یعنی بدن مسوات درست می‌شود، بدن باید به اندازه‌ای بشود که روح بتواند بیاید، لذا بدن باید تسویه شود و درست شود! در روحانیت ما هم همینجوری است باید شرایطی شود تا اتفاق بعدی بیفتد. سوال اینجاست، این که پیداست (سَوَّيْتُهُ) که بدن است (نَفَخَ الهی) هم که از روح الهی است، نفس اماره کجای کار است؟ یعنی به هر جهت یک بدنی است و نفس ناطقه، نفس اماره کجاست؟ یعنی چه می‌شود؟ این ادبیات از کجا درآمده و نفس اماره کجای قصه است؟ چگونه از این بحث‌ها در می‌آید؟! آیات نفس اماره دارد که «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» و آیه قبلی‌اش در سوره مبارکه یوسف، وقتی نفس ناطقه می‌خواهد به بدن تعلق بگیرد خودش یک ویژگی تجردی دارد، ویژگی خود نفس ناطقه یک ویژگی تجردی است، اما یک ویژگی تجردی تعلق است! حالا چرا اینجوری است؟ (جواب در بحث‌های نفس است) تعلق یعنی تعلق و تدبیر بدن می‌کند. مرتبه نازله‌ای از این نفس ناطقه که می‌آید تدبیر و تعلق بدن می‌کند و خودش را به زمین و خاک نزدیک می‌کند، دچار یکسری تعلقات و تعشقات و به عبارتی دچار یکسری عوارض می‌شود، خلاصه آنجا خواهش‌هایی برای او به وجود می‌آید، تکبر می‌کند، حرص می‌کند، حسد می‌کند و... آن مرحله نازله ایست از نفس ناطقه که وارد در تدبیر این عالم می‌شود، و وقتی می‌خواهد تدبیر کند می‌گوید من روی این صندلی‌ام کسی روی این صندلی ننشیند، من انقدر پول دارم مقداری دیگر پول می‌خواهم که بروم این کار را کنم، او چرا از من معروف‌تر است؟ حسد می‌کند! یعنی وقتی که می‌آید تدبیر کند، البته نفس اماره، حالا من همه‌اش دارم وعده می‌دهم راجع به این تصعید شهوات، نفس اماره بد نیست، نفس اماره چیز است که باید خاموش باشد، باید باشد و خاموشش خوب است، باید باشد و یک گوشه بنشیند و حرف نزند.

بعضی‌ها حضورشان این‌گونه خوب است، وقتی که می‌آید در این عالم و دچار تعلقات و تدبیرهای خاص و تعشقات خاص خودش و این‌ها می‌شود، این (اماره به سوء) می‌شود، به خصوص وقتی خدا در داستان حضرت یوسف نسبت به آن شرایط این را مطرح می‌کند، یکی از جاهایی که در روایت هم خیلی این را توضیح دادند که (قل قل نفس اماره است) یعنی آنجا جایبست که انسان خیلی باید حواسش را جمع کند، از جاهای ابتدایی‌ایست که آدم باید حواسش را جمع کند، اگر حواسش را به این جمع نکند و بگذارد نفس اماره غلیان کند؛ در همین ارتباطات انس با فضای زنان پیدا کند، در جریان محرم و نامحرمی اگر می‌بینید قرآن انقدر بحث لباس و حجاب را می‌کند، «رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ» این است که همه‌اش دارند «تُمِيتُ الْقَلْبَ» (قلب را می‌میراند) کسانی که حتی جلسات زیادی با خانم‌ها دارند، در حضور آنها می‌نشینند، بالاخره هستند ارتباط دارند، صحبت می‌کنند، جلسه می‌گذارند، نه اینکه جلسات بدی بگذارند یا موضوعاتشان موضوعات شهوت آمیزی باشد؛ آنجا جایبست که قل قل نفس ایجاد می‌شود! یعنی به هر جهت شخص خیلی باید حواسش را جمع کند (قلقل نفس ایجاد می‌شود شما فکر می‌کنید طمع خاصی در او ایجاد می‌شود، نه! طمع خاصی هم ایجاد نمی‌شود) ولی انگار نفس اماره به حرکت در می‌آید، این است که گفتند هیچ وقت کسی با زنی خلوت نکند، این به این معنا نیست که حتماً کار بدی می‌کند، به این معناست که احتمال غلیان وجود دارد (منظور غلیان نفس اماره است) وگرنه اگر غلیان کند که بی سر و صاحب است، ممکن است حسد بکند تکبر هم بکند.

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَتَى لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ» روح که می‌خواهد به جسم و بدن مسوات تعلق بگیرد، تعلق که می‌گیرد وجه خودش یک وجه است، وجه تعلق‌اش یک وجه دیگر است، خودش تجردی است و تعلق پیدا می‌کند، مثل آهن ریاست که این براده های آهن (آهن ربا خودش یک فلز است) یک وجه تعلق دارد، شما این بالا یکسری براده بریزید روی یک کفی، این را که بالا می‌گیرید با حرکت آهن ربا براده‌ها هم حرکت می‌کنند، آن وجه تعلق‌اش که تعلق می‌گیرد به این فضای مادی، در آن یکسری

تعلق به دنیا می‌رود به عبارتی، در ابتدا به دنیاهای یک مقدار مادی کثیف (یعنی متراکم) می‌رود، بعد رفته رفته خودش را به دنیاهای یک مقداری رقیق‌تر هم می‌رساند، مثل تکبر، مثل جاه طلبی، حالا این‌ها را باید در مباحث نفس خیلی دقیق‌تر بررسی کنیم. از دنیاهای متراکم شروع می‌شود مثل خوردن و خوابیدن و این چیزها، که انسان را به یک شهوتی می‌اندازد، یعنی هی قل نفسی در اینکه هی متنوع بخورد و چه کار کند، که من عرض کردم رمز سلوک روزه اصلاً همین است که شخص متد دستش بیاید و اگر متد دستش نیاید، برای همین است که در افطار جبران می‌کند! یعنی واقعاً مثل کسانی که در معرض یک بحثی قرار می‌گیرند در یک روضه‌ای، در یک مناجاتی چیزی حالیشان می‌شود و بعد که در می‌آیند بیرون «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَدْكُورًا» مثلاً اینجوری می‌شوند. خب نکته قضیه این است که آن وجهی که دارد تعلق می‌گیرد، بحث آن هم که بحث جنس مخالف است (بحث جنس مخالف است یا بیشتر بحث زن مطرح است؟) نه بحث جنس مخالف است، البته آنکه دارد «مجالست مع النساء» خب می‌گویم نساء به دلیلی (به همان دلیلی که معلوم است) یک مقداری نزدیک‌تر به یکسری فضاهایی هستند، از یک فضاهایی دورند مثل جاه طلبی، از یک فضاهایی به یک فضاهایی نزدیک‌ترند و آنها یک مقداری توصیه شده است که انسان مجالست نکند، وگرنه اصلش مال نبودن با آقایان نامحرم است! قدر متیقن این‌ها را نگه دارید قدر متیقن این است که انسان (جلوس مع النساء) نامحرم نکند، یعنی مجالست نکند؛ حالا در یک جلسه قرار گرفته چند نفر هستند و یک خانمی هم هست، یک موقع هست نه دارد مجالست می‌کند همه‌اش جلسه دارد با این خانم‌ها به خصوص جلسات حضوری، جلسات حضوری که فقط خانم‌ها هستند و باید حواسش را به این‌ها جمع بکند، انقدر بخواهد جلسه بگذارد و این‌ها این کار را نکنند، نه اینکه لزوماً فکر بدی می‌کند، نه! اینکه ممکن است در آن غلیان ایجاد شود، این از آن چیزهاییست که باید خفه شود و آرام بگیرد.

حالا در این آیه نگاه کنید به او می‌گویند که تو بیا وزیر اقتصاد دارایی مصر شو، می‌گویند شما اول تکلیف آن پرونده جنسی ما را ببندید، من هم این را می‌گویم (لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ) این را می‌گویم برای اینکه بگویم من خیانت نکرده‌ام، تا می‌گوید من خیانت نکرده‌ام می‌گوید «وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي» إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» تا این را می‌گوید، می‌گوید من نفس خودم را تبرئه نمی‌کنم، نفس خیلی بی‌حیایی می‌کند، نفس (لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجِمَ) به خصوص در موارد اینجوری. این موجب ادبیاتی شده به نام نفس اماره، کما اینکه می‌بینید نفس به دلیل آن شرافت ذاتی که دارد، وقتی که می‌افتد در لجن و کثافت می‌بیند یکم که در این حالت جلو می‌رود، برمی‌گردد خودش را ملامت می‌کند، مثل آه سردی که آدم از عکس‌های دوره جوانی‌اش می‌کشد، مثلاً دوره‌ای که پیش خودمان می‌گویم (عجب صفایی داشتیم ما) آن موقع این آه‌هایی که در وجود آدم در می‌آید که (عجب به فکر هیچی نبودیم، کجا می‌نشینیم، کجا بلند می‌شویم، کی تحویلیمان می‌گیرد، کی تحویلیمان نمی‌گیرد، عجب موجود پاکی بودیم ما) یا اینکه چگونه زمان از دست رفت! آن موقع فکر می‌کردیم مثلاً بزرگ شویم چه می‌شود؟ و بزرگ شدیم و محاسنمان سفید شد و باز دوباره فقط اسباب بازی‌هایمان تغییر کرده... کماکان طرف دوست دارد «يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا» بتواند بابت کاری که انجام نداده گزارش بدهد، چقدر به گزارش نویسی علاقه‌مند شدیم و از این حرف‌ها؛ اینجا همان نفسی است که ملامت می‌کند، این وجهش شده نفس ملامت کردن، نفس لواحه که این نفس را ملامت می‌کند.

در (سوره مبارکه مائده) آنجایی که پسران حضرت آدم درگیر می‌شوند و یکی آن یکی را می‌کشد «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ» قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْءَةَ أَخِي» فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» تا طرف دارد از نفس اماره کام می‌گیرد، دارد می‌گیرد، ولی معمولاً یک موقعی که کار تمام می‌شود یک نگاهی می‌کند می‌گوید عجب غلط زیادی‌ای بود کردیم، مثلاً که چی؟ کاش نمی‌کردیم! کاش این حرف را نمی‌زدیم و این جواب را نمی‌دادیم، چقدر کار را بدتر کردیم، یک لحظه سطوت غضب آمد و یک حرفی زده شد، این چه کاری بود ما کردیم... این «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» در آدم یک انفعال اینجوری درست می‌کند، البته این لزوماً به معنای توبه کردن نیست، این انفعال‌های نفس لواحه است، نفس ناطقه چون شرافت دارد شخص یک لحظه که از گناه فارغ می‌شود می‌بیند تمام شد دیگر (فَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ) تمام! یک لحظه، کار که تمام می‌شود می‌گوید عجب خبط و خطای بیخودی

کردم! به این می‌گویند نفس لوامه، و مرحله‌ای از این نفس هست که انقدر خواهش‌های نفس اماره (که عرض خواهیم کرد چگونه می‌شود خفه کرد) انقدر این کار را کرده که نفس اماره خیلی دیگر حرف نمی‌زند، یعنی این نفس مطمئنه شده است دیگر، به یک اطمینانی رسیده اصلاً شما بگو غضب، غضب کیلو چند است؟ این اصلاً غضب نمی‌کند، حتی در درونش هم قبلی ویلی نمی‌رود که مثلاً بزخم لهش کنم، الان که تریبون دست من است بزخم حالش را بگیرم، مثل این است که من موبایل را برمی‌دارم می‌گذارم اینور بدون اینکه مقاومتی کند، شخص بی مقاومت کارش را انجام می‌دهد، آنجا شهوت کیلویی چند است؟ انقدر نگذاشته غلیان کند که اصلاً شهوت‌های حرام به این شیوه برایش نمی‌آید! نه اینکه می‌آید و دارد جلوی خودش را می‌گیرد، نه این رفته رفته واقعا می‌رسد به نزدیکی‌ها و لبه‌های عباد مخلص که شیطنت دیگر به سمت او حرکت نمی‌کند، اینجاست که می‌گویند نفس مطمئن شده! غضبش، تکبرش، شما بگو میز را رها کن راحت رها می‌کند، یعنی بدون نق زدن، او اصلاً دیگر تکبر در وجودش نیست انقدر تکبرش را خورده که می‌بینید اینجوری شده. این مدل را می‌گویند طرف به نفس مطمئنه رسیده، این‌ها خط نیست که طرف بهش رسیده یا نرسیده آرام آرام شخص اینجوری می‌شود.

این مثال را بارها عرض کردم، مثلاً شما چگونه نسبت به دزدی ضبط یک ماشینی که شیشه‌اش پایین است وسوسه نمی‌شوید؟ نفس آنجا هیچی نمی‌تواند به آدم بگوید و نمی‌گوید، نه اینکه می‌گوید و شما مقاومت می‌کنید (نه حالا ضبطش را نزنم اگر بزخم چه می‌شود؟ حرام است، بعد ممکن است شیشه ماشین ما هم پایین باشد و ضبط ما را بزندان!) اصلاً شما در ذهنتان وارد این ادبیات نمی‌شوید، به این وجهش می‌گویند نفس مطمئنه، شخص آرام آرام دیگر غضب نمی‌کند، آرام آرام برای خودش جایگاه قائل نیست، خودش برای خودش جایگاه قائل نیست، حتی جایگاه معنوی قائل نیست، مثلاً به او می‌گویند التماس دعا و این‌ها، واقعا بعضی وقتا ماها تصور می‌کنیم که ما آبروی داریم و التماس دعا را می‌گویند دیگر، تا اینکه طرف واقعا مثل این می‌ماند که گویی می‌گذارند در صفحه وجود او که بیفتد پایین، اصلاً داخل نمی‌رود، یعنی وقتی می‌گویند التماس دعا می‌گوید شما هم التماس دعا ولی اصلاً داخل نمی‌رود، حالا آدم تصویری از خودش داشته باشد که مثلاً من الان کسی هستم که فلان، گاهی اوقات آدم (يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا) انقدر به ما محبت می‌کنند، عکس می‌گیرند، ما اذیت می‌شویم ولی حالا می‌خواهم عرض کنم که این‌گونه است و واقعا رفته رفته این‌گونه می‌شود. حالا چگونه نفس اماره را رام می‌کنند؟ خوب دقت کنید، می‌گویند رام کردن نفس اماره به این است که شما سر و صدا، اولاً این‌ها اگر باشند سر و صدا دارند، اینکه در متن داشت که این‌هایی که سر و صدا می‌کنند و اجساد سبعة، این اجساد سبعة را بگذارید کنار این اجساد سبعة چیزهایی هستند که شما به هیچ وجه با چکش یا با هرچی حتی ذوبشان کنید از بین نمی‌روند و یکسری آهن پاره‌هایی هستند در وجود انسان که از بین نمی‌روند و سر و صدایشان خیلی زیاد است، حضورشان خیلی پر سر و صداست.

غضب و تکبر عمدتاً بی‌خود است مگر «لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» باشد وقتی می‌گویند نفس، اماره است اگر آدم سر و صدایش را نخواهند می‌بینید که می‌گوید خب من از تکبر فاصله می‌گیرم، مثلاً دارم تواضع می‌کنم و بیایید تواضع کنیم، و بعد از ۵ دقیقه تواضع کردن یک چیزی در دلش می‌گوید (تو اونی هستی که داری تواضع می‌کنی) یعنی این‌ها مثل این گربه‌هایی می‌مانند که می‌گویند چهار دست و پا پایین می‌آیند، یعنی تکبر یک چیزی است که همیشه چهار دست و پا پایین می‌آید، شما تا می‌خواهید کنارش بگذارید می‌بینید باز هم در همان فضا بماند. از یک جاهایی که اقدام به ضد کردن در مقابل نفس اماره، قوت نفس اماره بحث مهمی است، قوت نفس اماره تبعیت از نفس اماره است، یعنی اگر کسی می‌خواهد نفس اماره را زنده کند کافیهست از نفس اماره تبعیت کند، نفس اماره زنده می‌شود! این‌گونه است، برعکس اینکه شیطان به آدم القا می‌کند، حالا من عرض کردم این بحث مربوط به فضای کیمیاگری‌ای است که گفتم در این فضا دارد این داستان را می‌زند. قواعد نفس اماره بد نیست، یعنی این وجه تعلقش باعث می‌شود که نفس اساساً بتواند مراحل عالی خودش را طی کند، این از آن دنیا‌هایی است که انسان باید برود داخلش و بیرون بیاید، این جهنمی است که «إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» جهنمی است که انسان باید وارد آن شود و از آن خارج شود، البته بعضی‌ها وارد می‌شوند (ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا) همینجوری می‌مانند و به زانو می‌افتند، در این جهنم باید این‌گونه باشد.

برعکس اینکه شیطان به آدم می‌گوید این کار را انجام بده و بگذار این حرصت بیفتد، شیطان به آدم خیلی از این حرف‌ها می‌زند، که نمی‌دانم شما با شیطان ارتباط دارید یا نه، شیطان به آدم می‌گوید اگر این کار را انجام بدهی دیگر انجام نمی‌دهی، شما به این برس تا می‌رسید می‌بینید که آن حرص در دل شما ماند! اندازه یک لحظاتی ممکن است حل شود ولی می‌بینید حرص به صورت شدیدتری در وجود انسان غلیان می‌کند، قوت نفس اماره این است که کسی خواهش او را استجابت کند، این قوتش است، یعنی اتفاقاً خیلی هم رشد می‌کند و در وجود آدم پرطمطراق می‌شود. می‌گوید اینجا این غضب و سطوت غضبت را نشان بده، الان حرف تو را بیشتر گوش می‌دهند بزن لهش کن! این کار را که می‌کنید یک دفعه می‌بینید چه غضبی در وجود آدم دارد، و کافیت این به تعبیر روایت «تَجَرَّعَ الْغَيْظَ» بکنید جرعه جرعه غیظ را سر بکشید یک دفعه می‌بینید در وجودتان دارد خاموش می‌شود، یعنی وقتی غیض خودتان را بروز نمی‌دهید می‌بینید که دارد در وجودتان خاموش می‌شود، آن کسانی که می‌گویند می‌خواهم بد باشم می‌خواهم بگویم که فلان شود... می‌بینند که اتفاقاً نمی‌شود! یعنی می‌گوید می‌خواهم بد باشم و جوابش را بدهم اصلاً باها باد، بعد جوابش را می‌دهد و می‌بیند که چیزی هم نشد، این موضوع در من حل نشد، ممکن است من دهن او را گل گرفته باشم ولی موضوع برای من حل نشد.

لذا شیطان در وجود آدم نعره‌هایی دارد که اگر شروع کند به اینکه اقدام به ضد کند، یک دوره‌ای هم در وجود آدم نعره می‌کشد، حتی ممکن است انسان این نعره را بشنود بالاخره دارد به او زور می‌آید دیگر، این دعواست یعنی شما «أَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» به عبارتی سر یک دعوا نشستید، برای همین است که رو کردن به شیطان انسان را همان گونه که نفس اماره به سمت پایین می‌کشد، شما همه‌اش باید تعلقاتش را جوری کنید که به سمت بالا حرکت کند. یک ربط جدی‌ای بین بحث‌های دنیا و شیطان و نفس اماره وجود دارد، بالاخره مدلی که شیطان می‌خواهد ورود کند از سمت نفس اماره ورود می‌کند، یعنی از سمت دنیا ورود می‌کند، نفس اماره به شدت به دنیا گره خورده، از آن طرف شیطان هم به دنیا و نفس اماره گره می‌خورد به خاطر همین ما این مقدار بحث شیطان داریم، چه در ارتباط با دنیا و حیات در دنیا چه در تعلقات دنیوی. در داستان بلعم باعورا «وَأُتِلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ» «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» این معلوم است که ما به آن آیات داده بودیم، یعنی بالا رفته بود که می‌توانست با (لَرَفَعْنَاهُ) ولی (أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ) اینکه یک توجه و تمایلی به دنیا کرد، دیگر (فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ) شیطان دنبالش گذاشت که یک جایی او را بگیرد «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» اینکه شیطان می‌گردد در آنجایی که، واقعا باید پناه برد ما گاهی اوقات عبادت می‌کنیم از همین عبادت‌هایی که در بستر تکبر است، این شیطانی که دارد (وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) این است، ممکن است انسان عبادت کند ولی یک کبرپایی‌ای در درونش هست ک (من خیلی گنده‌ام) این را در وجودش حل نمی‌کند و این حل نمی‌شود، لذا دقیقاً در بستر دنیا دارد عبادت می‌کند.

من یک موقعی به شما عرض کردم که به آقا گفتم التماس دعا؟ خیلی زیبا بود! تا به ایشان گفتم التماس دعا ایشان یک نگاهی به من کردند و گفتند من؟ گفتم بله شما... این یعنی عظمت! یعنی یک جوری طبیعی گفتند و درجا گفتند که من اصلاً یک لحظه ماندم؛ اینکه در وجودش این شخص می‌گوید (من که کسی نیستم که بخواهم دعا کنم) این خیلی زیباست، شاید یکی از زیباترین صحنه‌های سلوکی یک آدم همین است! خودش خودش را کسی نمی‌داند با اینکه خیلی کسی هست، ولی خودش نسبتش با خودش اینگونه نیست (بالاخره بچه است و فکر می‌کنم بچه‌ها یک شیطنتهایی می‌کنند، ما خودمان هم بچه بودیم دیگر، ولی نباید قصه به منطقه خطرناک برسد، آدم‌ها گاهی اوقات تلاطم‌های روحی می‌گیرند تا یک موقع هست طرف تلاطم‌های روحی‌اش به منطقه خودکشی می‌رسد که نباید به این برسد.) بحث قرین بودن شیطان هم هرچقدر شما به دنیا رو کنید و هرچقدر به سمت انسان‌هایی که فاصله دارند حرکت می‌کنید، یک اتفاق این چنینی می‌افتد. بعد می‌گوید «وَالرُّجْزُ فَاهْجُرْ» منظور همین است، شما همه این چیزها را کنار بگذارید، یعنی این سر و صداهای نفس را کنار بگذارید، حالا با رفقش را کنار بگذارید مهم نیست چون بی رفقش سر صدا ایجاد می‌کند، مثل این آهن پاره‌هایی که می‌خواهید جابجایشان کنید اگر یک دفعه بکشید روی هم می‌افتند و انقدر سر و صدا ایجاد می‌کند که بخاطر همین باید به رفق این کار را کرد.

این آیه «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيثًا» این (سَوَاتِ) این‌ها در داستان حضرت آدم و آن ماجراها که قبلاً هم در سوره اعراف این را عرض کردم، یک بحث تمدنی لباس وجود دارد که خیلی مهم است، که انسان زشتی‌ها و شرمگاه‌هایش را بپوشاند و آدمیتش رخ کند نه دنیای او، می‌گویم جاهایی که به شدت دنیای انسان رخ می‌کند بحث جنسیتش است که یک جورایی جنسیتش را به رخ بکشد، یعنی در سطح اجتماع زن باشد، به جای اینکه آدم باشد دقیقاً جنسیت خودش را به رخ بکشد. اینجا در همین آیات دارد که این لباس آمد و خدا لباس را نازل کرد که یعنی هم (يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ) بپوشاند (وَرِيثًا) هم موجب زینت باشد، یعنی از برداشته‌های ذوقی و الکی یک نفر می‌گفت همین که مردها ریش دارند به خاطر زینتشان است، آن موقع دارد «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ» یک دفعه می‌زند به (لِبَاسُ التَّقْوَى) لباس و تقوا کدام زشتی را می‌خواهد بپوشاند؟ زشتی نفس اماره است که باید با تقوا پوشیده شود، یعنی آن چیزی در وجود انسان زشت است نفس اماره‌اش است، خیلی زشت است یعنی کار زشت انجام می‌دهد، به خصوص وقتی که بیرون می‌زند، که باید با لباس تقوا او را پوشاند، برای همین است که گفتند نگذارید بیرون بزند، یعنی فرض کنید انسان متکبر است یک انسان متکبر و حریص و حسود. چرا گفتند «مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَقَةٍ» نگذارید ابراز شود اجازه دهید در داخل خفه شود و کتمان شود، وگرنه آدم حسود تا شروع می‌کند و دهن باز می‌کند حسادت خودش را نشان می‌دهد، لباس و تقوا کدام زشتی را می‌پوشاند؟ زشتی نفس اماره!

اینکه شخص بنشیند و نگاه کند «يَغْلُمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ» خدا می‌داند که چشم خائن چه صحنه‌هایی را دارد نگاه می‌کند، امام زمان نگاه می‌کند او هم نگاه می‌کند، لذا می‌خواستم در این جلسه این را بگویم که کما اینکه خود شیخ اشراق یک کتابی دارد به نام "عقل سرخ" که وقتی نور سفید، دیده‌اید وقت‌هایی که غبار روی زمین زیاد است؟ آن نور است یعنی نفس ناطقه است، و پایین می‌آید و وقتی که می‌آید دیده‌ای چقدر رو به تاریکی می‌رود؟ رنگش عوض می‌شود نورش یک جور دیگری می‌شود، با اینکه یک نور سفید فوق‌جو این‌گونه آمده ولی انگار رنگ آن دارد رو به تیرگی می‌رود، هرچقدر این دنیا در وجود آدم متراکم و کثیف شود و هرچقدر تعلقات را کنار گذاشته باشید، همین تعلقات دنیا، شما یک ماشین لازم داری یک ماشین داشته باش، بعد شما همه‌اش ماشین اونجوری، ویلای اونجوری، خانه اونجوری، خوردن اونجوری چقدر است؟ یا دکور آنچنانی، در خانه بعضی‌ها که وارد می‌شویم می‌بینید چقدر چینی برای دکور گذاشته، لباس‌های زیاد، مگر آدم چقدر لباس نیاز دارد؟ بعد هم می‌گویند من خیلی خوش پوشم و علاقه به لباس دارم، یا ائمه خوش‌پوش بودند! خوش‌پوش بودن این نیست که یک رگال لباس داشتند که، می‌خواهم این را عرض کنم که وقتی که این چیزها متراکم می‌شود و اقدامات به ضد هم انجام نمی‌شود، نور رنگش فرق می‌کند و انقدر رنگش تغییر می‌کند که گاهی اوقات آدم می‌گوید (می‌گویند یک نوری هست منتهی دیگر دیده نمی‌شود مثل مادون قرمز است) و دیگر کسی همچین نورهایی را نمی‌بیند و خلاصه نور به عبارتی کثیف می‌شود.